

• دریافت ۹۶/۱۰/۰۳

• تأیید ۹۷/۱۰/۲۹

## شیوه‌ای نوین در بررسی احوال شاه شجاع کرمانی (بررسی احوال یک صوفی با تکیه بر میزان بسامد اطلاعات و مقایسه نحوه گزارش هر منبع از یک گزاره واحد)

لیلا هاشمیان\*

محسن قائمی\*\*

### چکیده

ابوالفوارس، شاه شجاع کرمانی از عارفان قرن سوم هجری است. قسمت اعظمی از زندگی و احوال این صوفی در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. در این مقاله اطلاعات موجود درباره این شخصیت، علی‌رغم کمیت پایین، با شیوه‌ای نوین طبقه‌بندی شده‌اند تا بتوان با کمک آن‌ها به تصویری واضح‌تر و حقیقی‌تر از زندگی او دست یافت. احتمال می‌رود با استفاده از این نوع طبقه‌بندی، بتوان درستی یا نادرستی اطلاعات موجود درباره سایر شخصیت‌های مهم ادبیات فارسی را نیز محک زد. در این روش ابتدا حکایات و گزاره‌های مربوط به شخصیت شاه شجاع تفکیک و سپس هر یک از این حکایات تفکیک شده در منابع مربوط به این شخصیت پی‌گیری شده‌اند. در خلال این پی‌گیری، به مقایسه کمی و کیفی ارائه یک گزاره در منابع مختلف و همچنین میزان استقبال از بازگویی آن گزاره از سوی تذکره‌نویسان دوره‌های مختلف پرداخته شده است. این نوع طبقه‌بندی می‌تواند یاری‌گر پژوهندگان در درک مسائلی چون سیر و جهت بازپروری هر گزاره در منابع مختلف، میزان و چرایی تکرار یک گزاره در طول تاریخ تذکره‌نویسی و... باشد. نویسندگان معتقدند تحلیل و تبیین منابع با استفاده از این نوع طبقه‌بندی، دستاوردهای قابل تأملی برای تحقیق پیش رو به ارمغان آورده است.

### کلید واژه‌ها:

شاه شجاع کرمانی، احوال صوفیان، تاریخ تذکره‌نویسی، صوفیان طبقه‌بندی.

dr\_hashemian@yahoo.com

\* عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینا همدان

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان Mohsen.qaemi13@gmail.com

## ۱- مقدمه

ابوالفوارس، شاه شجاع کرمانی از عارفان قرن سوم هجری است. آن چه از منابع برمی‌آید مرگ او را می‌توان بین سال‌های ۲۷۸ تا ۳۰۰ هـ ق تخمین زد.

مزار او در سیرجان کرمان است و محل زیارت دوستداران او و اهل صوفیه محسوب می‌شود. عطار در تذکره‌الاولیاء داستانی از خواجه علی سیرگانی بر مزار شاه شجاع بیان می‌کند. با توجه به این که خواجه علی از صوفیان قرن پنجم است، می‌توان نتیجه گرفت مزار شاه از همان ابتدا تا اکنون مورد توجه دوستداران تصوف بوده است و این مسئله در طول تاریخ ادامه داشته است؛ آن چنان که وقتی «شاهرخ تیموری در ۸۱۹ به جانب کرمان آمد... در سیرجان به زیارت مرقد منور و مشهد معطر شاه شجاع کرمانی توجه نمود». (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۸۶: ۱۲۶)

احوال و اقوال شاه شجاع در جریان تذکره‌نویسی، به تبعیت از سلمی، ذیل صوفیان طبقه ثانی، مورد مذاقه قرار گرفته است. سلمی در طبقات‌الصوفیه او را ذیل طبقه ثانی معرفی می‌کند. (سلمی، ۱۳۸۹: ۱۹۲) سلمی صوفیان را از صدر اسلام تا زمانه خود، ذیل پنج طبقه تقسیم‌بندی کرده است. این طبقه‌بندی تاریخی، نخستین و ابتدایی‌ترین طبقه‌بندی صوفیان بوده که ادامه شیوه کتب رجال حدیث است و مبنای آن رده‌بندی زمانی نسل‌هاست. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۲) این که طریقت او چه بوده و به کدام گروه نزدیک بوده آن‌چنان مورد بحث منابع قرار نگرفته است. اما «ظاهراً واسطه‌ای بوده است بین طریقت فتوت و راه قدماء اهل ملامت.» (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۳۵۰)

در تحقیقات امروزی، تا آن جا که نویسندگان اطلاع دارند، دو محقق به جمع‌آوری حالات و گفته‌های شاه شجاع پرداخته‌اند. نخست و در سال ۱۳۷۷ «فرزین مرادبخش» طی نوشته‌ای در «فصل‌نامه فرهنگ کرمان»، تحت عنوان «شاه شجاع کرمانی»، منابع بسیاری را که در آن‌ها نشانی از این شخصیت یافت می‌شود، مورد بازخوانی قرار داده و احوال و اقوال باقیمانده از او را ارائه کرده است. بعد از او، در سال ۱۳۹۰ «فرانک جهانگرد» در مقاله «زندگی شاه بن شجاع کرمانی و طبقه‌بندی سخنان او»، همان کار را تکرار کرده است که با توجه به در دسترس نبودن منبع نخست، با ارزش محسوب می‌شود. اما اطلاعات زیادی نسبت به کار مرادبخش اضافه نمی‌کند و بیش‌تر به سخنان شاه شجاع پرداخته است.

در این نوشته اکثر منابع مهم و در دسترس که از شاه شجاع گزارشی ارائه کرده‌اند، بررسی و معرفی شده‌اند و از آن مهم‌تر شیوه نوینی برای طبقه‌بندی اطلاعات کلی درباره این شخصیت به

کار گرفته شده است. گمان می‌رود این شیوه بتواند در ارزش‌گذاری و تعیین صحت و سقم این اطلاعات، کمک شایانی ارائه کند. شیوه‌ای که احتمالاً با تکمیل آن، بتوان از آن برای روشن شدن وجهه سایر شخصیت‌های این چینی در ادبیات فارسی که چهره‌ای ابهام‌آلود دارند، استفاده کرد. در این روش ابتدا اطلاعات مربوط به شخصیت شاه شجاع تفکیک شده‌اند، سپس هر یک از گزاره‌های تفکیک شده در منابع مورد نظر پی‌گیری شده‌اند. در خلال این پی‌گیری، به مقایسه کم و کیف ارائه یک گزاره در منابع مختلف و همچنین میزان استقبال از بازگویی آن گزاره از سوی تذکره‌نویسان دوره‌های مختلف پرداخته شده است؛ توجه به این مسائل می‌تواند میزان چرایی استقبال منابع به اطلاعات مختلف زندگی آن شخصیت، سیر و جهت بازپروری هر گزاره در منابع مختلف، میزان و چرایی تکرار یک گزاره در طول تاریخ تذکره‌نویسی و... را تا حد زیادی روشن کند.

نویسندگان معتقدند تبیین و تحلیل نتایج حاصل شده از این نوع طبقه‌بندی اطلاعات، دستاوردهای قابل تأملی برای این تحقیق به ارمغان آورده است.

قبل از شروع بررسی با توجه به اهمیت تقدم و تأخر منابع در تحقیق پیش رو، آن‌ها براساس تاریخ تقریبی تألیفشان، در ذیل ردیف شده‌اند. بدیهی است بخاطر وجود ابهام در تاریخ کتابت برخی از این آثار و یا سال مرگ مؤلفانشان، این رده‌بندی با اندکی تسامح همراه بوده است.

۱. **اللمع فی التّصوف** ابونصر سراج: تاریخ وفات ابونصر سراج را ۳۷۸ هـ ق نوشته‌اند.

(صفا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۷۴)

بنابراین این منبع کهن‌ترین منبع مورد بحث این نوشته محسوب می‌شود و مربوط است به اواسط قرن چهارم.

۲. **طبقات الصوفیه سلمی**: تاریخ وفات سلمی را ۴۱۲ هـ ق نوشته‌اند. (همان: ۷۴) با این

حساب دومین منبع این مطالعه را به احتمال فراوان باید متعلق به اواخر قرن چهارم دانست.

۳. **حلیه الاولیاء و طبقات الأصفیاء** ابونعیم اصفهانی: این کتاب منبعی عربی است. سال

مرگ ابونعیم را ۴۳۰ هـ ق نوشته‌اند. (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۴) بنابراین این کتاب به احتمال فراوان محصول اوایل قرن پنجم است.

۴. **البیاض و السواد من خصائص حکم العباد فی نعت المرید و المراد** خواجه علی

سیرگانی: مرگ خواجه علی را اواسط قرن پنجم (۴۴۰ تا ۴۵۰ هـ ق) می‌دانند (سیرگانی،

۱۳۹۰: ۱۴)؛ بر این اساس این منبع عربی باید مربوط باشد به نیمه اول قرن پنجم.

۵. رساله قشیریه عبدالکریم بن هوازن قشیری: مرگ قشیری به سال ۴۶۵ هـ ق رخ داده (صفا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۷۷) و نوشته‌اند که رساله قشیریه ما بین سال‌های ۴۳۷ و ۴۳۸ نوشته شده است.
۶. کشف‌المحجوب علی بن عثمان هجویری: سال وفات هجویری را ۴۶۵ هـ ق می‌دانند (صفا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۳۸). بر این اساس کشف‌المحجوب را باید به نیمه اول قرن پنجم نسبت داد.
۷. طبقات‌الصوفیه خواجه عبدالله انصاری: سال مرگ خواجه عبدالله را ۴۸۱ هـ ق نوشته‌اند. (صفا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۷۷) اما خواجه، طبقات‌الصوفیه را در زمان حیات خود تقریر می‌کرده و مریدان کتابت می‌کردند. جمع‌آوری کتاب را بین ۴۸۱ هـ ق تا ۵۲۰ هـ ق حدس زده‌اند.
۸. مناقب‌الصوفیه قطب‌الدین بن ابوالمظفر عبادی مروزی: مرگ عبادی مروزی را ۵۴۷ هـ ق ثبت کرده‌اند (عبادی مروزی، ۱۳۶۲: ۲۵) با این حساب مناقب‌الصوفیه در نیمه اول قرن ششم نگاشته شده است.
۹. آداب‌المریدین عبدالقاهر بن عبدالله سهروردی: وفات سهروردی در سال ۵۶۳ هـ ق رخ داده است: (سهروردی، ۱۳۶۳: ۳۰) می‌توان حدس زد این منبع عربی محصول نیمه اول قرن ششم است.
۱۰. شرح شطحیات روزبهان بقلی: روزبهان در سال ۶۰۶ هـ ق وفات یافته است. (بقلی، ۱۳۳۲: ۱۰) به احتمال زیاد شرح شطحیات را باید ذیل منابع نیمه دوم قرن ششم طبقه‌بندی کرد.
۱۱. سلجوقیان و غز در کرمان از افضل‌الدین کرمانی: افضل‌الدین کرمانی در ۶۱۵ هـ ق وفات یافته است. به احتمال فراوان اوایل قرن هفتم تاریخ نگارش این کتاب است. (کرمانی، ۱۳۸۶: ۱۴)
۱۲. تذکره‌الاولیاء عطار: مرگ عطار در ۶۱۸ هـ ق رخ داده است و نوشته‌اند نگارش کتاب تذکره‌الاولیاء برمی‌گردد به اوایل قرن هفتم (صفا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۲۴)
۱۳. مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه عزالدین کاشانی: وفات عزالدین کاشانی را ۷۳۵ هـ ق نوشته‌اند. (صفا، ج ۲، ۱۳۸۴: ۲۲۶) بنابراین نگارش این کتاب باید مربوط باشد در نیمه اول قرن هشتم.
۱۴. فردوس‌المرشدیه و الأسرار‌الصمدیه محمود بن عثمان: محمود بن عثمان این کتاب را براساس منبعی عربی از ابوبکر محمد بن عبدالکریم نوشته است. نگارش کتاب را مربوط به سال ۷۲۸ هـ ق می‌دانند. (صفا، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۳۰)

۱۵. تاریخ **گزیده** حمدالله مستوفی: نگارش این کتاب مشهور در سال ۷۳۰ هـ ق رخ داده است. (صفا، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۰۱)
۱۶. **صفوه الصفا** درویش بن اسماعیل بزار: این کتاب در احوالات شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی جد پنجم شاه اسماعیل است و نگارش آن به سال ۷۵۹ هـ ق برمی‌گردد. (بزاز، ۱۳۷۷: ۱۸)
۱۷. **تذکره هزار مزار جنید شیرازی**: نگارش این کتاب را به سال ۷۹۱ هـ ق نسبت داده‌اند و مرگ جنید را نیز با همین قرینه بعد از این سال می‌دانند. (جنید شیرازی، ۱۳۶۴: ۱۲)
- این منبع عربی را فرزند مؤلف یعنی عیسی بن جنید به فارسی برگردانده است.
۱۸. **سیره ابن خفی** یحیی بن جنید شیرازی: این کتاب ترجمه‌ای است از منبعی عربی با همین نام. ترجمه یحیی بن جنید را مربوط به اواخر قرن ۸ یا اوایل قرن ۹ می‌دانند. (یحیی بن جنید، ۱۳۶۳: ۷۱)
۱۹. **نفحات الانس من حضرات القدس جامی**: تاریخ اتمام این منبع را ۸۸۳ هـ ق نوشته‌اند. (صفا، ۱۳۸۸، ج ۳: ۲۱۲)
۲۰. **سلسله الذهب** عبدالرحمان جامی: تاریخ نگارش این مثنوی را ۸۸۷ هـ ق دانسته‌اند. (صفا، ۱۳۸۸، ج ۳: ۱۴۸)
- جامی این مثنوی را به شیوه حقیقه‌الحقیقه نوشته است. این منبع تنها کتاب منظوم مورد استفاده در نوشته حاضر است.
۲۱. **تذکره الاولیاء محرابی یا مزارات کرمان محرابی** کرمانی: تاریخ نگارش این کتاب را ۹۳۹ هـ ق نوشته‌اند. (محرابی، ۱۳۳۰: ۱۷).
۲۲. **کدو مطبخ قلندری** عزلتی خلخالی: سال مرگ وفات عزلتی را ۱۰۵۴ هـ ق دانسته‌اند؛ (صفا، ۱۳۷۰: ۲۴)
- بنابراین به احتمال زیاد کدو مطبخ قلندری باید مربوط باشد به نیمه اول قرن ۱۱.
۲۳. **ریاض السیاحه** زین‌العابدین شیروانی: وفات شیروانی به سال ۱۲۵۳ هـ ق رخ داده است (صفا، ۱۳۶۱: ۱۰) و باید ریاض‌السیاحه مربوط باشد به نیمه اول قرن سیزدهم.
۲۴. **جامع کرامات اولیاء یوسف بن اسماعیل النهیانی**: النهیانی نویسنده این تذکره عربی متأخر، در سال ۱۳۵۰ هـ ق وفات یافته است. (النهیانی، ۱۴۸۱: ق: ۲۴).
- در تحقیق پیش‌رو هنگام بررسی گزاره‌ای از زندگی شاه شجاع در منابع بالا، ترتیب بررسی براساس تاریخ منبع خواهد بود تا از این طریق تغییرات آن گزاره در طول تاریخ بهتر مشخص شود.

## ۲- طبقه‌بندی اطلاعات زندگی و احوال شاه شجاع

در این مقاله برای طبقه‌بندی اطلاعات، شیوه خاصی به کار برده شده است؛ شیوه‌ای برپایه بسامد و مقایسه. در این روش همه گزاره‌هایی که در منابع بالا درباره شاه شجاع یافت می‌شود، تفکیک و براساس بسامد، فهرست شده‌اند؛ از این راه دوازده گزاره با بسامد بیش از یک‌بار بدست آمده است. سپس ذیل هر یک از گزاره‌های دوازده‌گانه، منابعی که اطلاعاتی درباره آن گزارش کرده‌اند، فهرست شده‌اند و بعد بر پایه نوع روایت‌های گوناگون آن گزاره در منابع مختلف، واکاوی چندجانبه‌ای درباره آن انجام خواهد گرفت. دستاوردهایی همچون میزان استقبال تذکره‌نویسان و تاریخ‌نویسان از هر گزاره، چرایی استقبال یا عدم استقبال، چرایی و سیر چگونگی بسط و تخلیص هر کدام از آنها، تلاش برای به دست دادن آن‌چه که می‌تواند برآمده از زندگی واقعی شخصیت باشد و... از نتایج بررسی شخصیت شاه شجاع کرمانی از طریق این شیوه است.

### ۱-۲- شاهزاده (ملک‌زاده) بودن (بسامد: ۱۳ مورد)

بسیاری از منابع اشاره کرده‌اند که شاه شجاع «شاه» یا «شاهزاده»‌ای بوده که در نتیجه یک انقلاب روحی به عرفان و تصوف روی آورده است.

**طبقات الصوفیه سلمی:** کان من اولاد الملوک.

**حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء:** و از صوفیان است ابوالفوارس کرمانی شاه بن شجاع عاری از اعراض و تسلیم بود و از شاهزادگان.

**ترجمه رساله قشیریه:** از ملک‌زادگان بود.

**کشف‌المحجوب:** از ابناء ملوک بود.

**طبقات الصوفیه انصاری:** از اولاد ملوک بوده به کرمان.

**تذکره الاولیاء:** از ابناء ملوک بود.

**فردوس المرشدیه و اسرار الصمدیه:** یا ابراهیم! ملک فارس به تو بخشیدیم و پادشاهی و سلطنت تو را دادیم. چنان‌که نام تو در همه عالم مشهود و مقبول بود. لیکن ملک کرمان پیش از این به شاه شجاع بخشیده‌ایم و تو محتاج ملک دیگران نیستی.

**صفوه الصفا:** او کنیه‌اش ابوالفوارس و از شاهزادگان است که به زهد روی آورد.

**تذکره هزار مزار:** وی از ابناء ملوک بوده‌است.

**نفحات الانس من حضرات القدس:** شاه شجاع کرمانی از طبقه ثانیه است و از اولاد ملوک بود.

**مزارات کرمان:** و صورت حال ایشان آن بوده که ایشان پادشاه بوده‌اند.

**ریاض السیاحه:** شاه شجاع از اولاد ملوک بود و ملوکانه سلوک می‌فرمود.

**جامع کرامات اولیاء:** أصله من أبناء الملوک، ثم سلک طریق القوم فصار من أئمة العارفين و اکابر الصوفیه المقربین.

ملاحظه می‌شود که تعداد زیادی از منابع او را ملک‌زاده می‌دانند و مابقی هم چیزی در تعارض با این گزاره ارائه نکرده‌اند؛ بنابراین می‌توان پذیرفت او شاهزاده بوده و دچار انقلاب روحی شده است. اما این که «شاه» برای او نام خاص محسوب می‌شود یا براساس آن که او از «شاهزادگان از دنیا رسته» بوده به این نام شهرت یافته، محل بحث است. منابع زیادی «شاه بن شجاع» ذکر کرده‌اند؛ نه شاه شجاع. به طوری که واضح می‌شود که نام خود او شاه بوده است و نام پدرش شجاع و بعضی دیگر از منابع فارسی مانند تذکره‌الاولیاء و نفحات‌الانس او را شاه شجاع کرمانی عنوان کرده‌اند به حذف «ابن» بین شاه و شجاع که چه بسا به رسم زبان فارسی و اضافه نام پسر به نام پدر بوده است؛ مانند: رستم زال یا حسین منصور و از این مثال‌ها بارزتر ناصر خسرو که همچون شاه شجاع، امروزه بدون تلفظ کسره اضافه خوانده می‌شود. با این وجود نمی‌توان احتمال «صفت جانشین اسم» بودن «شاه» را نیز به طور کامل رد کرد. همچنین محتمل است نام او «شجاع» باشد؛ در واقع اگر «شجاع» در آن زمان می‌توانسته اسم خاص باشد، چرا به جای آن که «ابن» را محذوف شده فرض کنیم و «شجاع» را نام پدر این شخصیت در نظر بگیریم، شجاع را اسم خود او در نظر بگیریم که با صفت «شاه» به مناسبت «شاهزاده بودن»، همراه شده است؟! کم‌این که صفت شاه برای صوفیان بارها کاربرد داشته است، همچون «شاه نعمت‌الله ولی». به هر حال جای بررسی بیشتر دارد.

## ۲-۲- ارتباط با برخی صوفیان هم‌عصر (بسامد: ۱۲ مورد)

در گسترده‌ترین نگاه، شاه شجاع کرمانی با «ابوتراب نخشی»، «ابوعبید بسری»، «ابوعثمان سعید حیری»، «اباعبدالله بن ذراع بصری»، «ابوحفص حداد» و «یحیی معاذ رازی» هریک به طریقی ارتباط داشته است.

**اللمع فی تصوف:** و شاه شجاع به ابوحفص نوشت وقتی که تمام زندگی من مصیبت است،

در این مصائب چطور باشیم؟ ابوحفص رحمه الله علیه جواب داد با مصیبت‌ها الفت بگیر و بساز و دیگر بعد از الفت گرفتن برای تو مصیبت نیستند.

**طبقات الصوفیه سلمی:** صحب اباتراب النخشی و اباعبدالله بن الذراع البصری و اباعبید بسری ... ورد نیشابور، فی زیاره اُبی حفص و معه ابوعثمان الحیری.  
**حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء:** با ابوتراب نخشی و ابوعبید بسری معاصر و در فتوت و مروت دوستی کامل داشت.

**طبقات الصوفیه انصاری:** از رفیقان باحفص نیشابوری است. صحبت کرده با ابوتراب نخشی و ابوعبدالله ذراع بصری و ابوعبید بسری و استاد ابوعثمان حیری.  
**ترجمه رساله قشیریه:** صحبت ابوتراب نخشی کرده و ابوعبید بسری ... و از این طایفه بود ابوعثمان سعید الحیری، مقیم بود به نیشابور و صحبت شاه کرمانی کرده و یحیی معاذ الرازی، پس به نیشابور آمد با شاه کرمانی و به نزدیک ابوحفص حداد آمد و یک چند بایستاد نزدیک او و شاگردی او کرد و ابوحفص دختر بدو داد.

**کشف المحجوب:** صحبت ابوتراب نخشی یافته بود و بسیاری مشایخ را دریافته بود و اندر ذکر بوعثمان حیری طرفی از حال وی گفته آمده است.

**تذکره الاولیا:** و بسیار مشایخ را دیده بود چون بوتراب نخشی و یحیی معاذ ... به نیشابور آمد بوحفص حداد با عظمه خود چون او را دید، خاست و پیش او آمد ... وقتی بوحفص به شاه نامه‌ای نوشت، گفت نظر کردم در نفس خود پس ناامید شدم والسلام. شاه جواب نوشت: ... با ناامیدی از نفس خویش امیدم به خدای صافی شود و اگر صافی شود امید من به خدای، صافی شود خوف من از خدای ... و اگر ناامید شوم از نفس خویش آن گاه خدای را یاد کنم. مرا یاد کند و اگر خدا مرا یاد کند، نجات یابم از مخلوق ... والسلام. نقل است میان شاه و یحیی معاذ دوستی بود.

**مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه:** ابوعثمان حیری در صحبت شاه کرمانی رحمه الله بنیشابور رسید بقصد زیارت ابوحفص حداد. ... وقت مراجعت از شاه کرمانی اجازه توقف خواست و هنوز در عنفوان شباب بود. ابوحفص او را از پیش خود براند و گفت باید که به مجلس ما ننشین.

**تذکره هزار مزار:** به صحبت بسیاری از مشایخ مانند ابوتراب نخشی و ابوعبید بسری و ابوحفص حداد رسیده بوده و استاد وی ابوعثمان حیری است.

**نفحات الانس:** از رفیقان ابوحفص است و با ابوتراب نخشی و ابوعبدالله ذراع بصری و ابوعبید بسری صحبت داشته استاد ابوعثمان حیری است ... وی را کتابی است در رد یحیی معاذ رازی.



**ریاض السیاحه:** و ارادت خود را با ابو حفص حداد نیشابوری درست می‌نمود ... به ابوتراب نخشی و ابوعبدالله ذراع بصری و ابو عبید بصری صحبت داشته.  
**جامع کرامات اولیاء:** صحب النخشی و غیره ... و کان لینه و بین یحیی بن معاذ صداقه و جمعهما بلد.

رابطه شاه شجاع با ابوتراب نخشی، ابوعبدالله بن ذراع بصری، ابو عبید بصری بدون حاشیه و توضیح زیادی ارائه شده است. بر این اساس رابطه این مشایخ را می‌توان هم کفو و دوست پنداشت. ارتباط شاه شجاع با ابو حفص ارتباط دو هم‌پایه نیست؛ کما اینکه رساله قشیریه، طبقات الصوفیه انصاری و نفحات الانس، نیز اگرچه اسمی از جایگاه این دو نیاورده‌اند، اما ارتباط با ابو حفص را جداگانه مطرح کرده‌اند. با توجه به کاربرد لفظ «زیارت» در طبقات الصوفیه سلمی، برای دیدار شاه شجاع با ابو حفص و همچنین پرسیدن سؤال از وی طی نامه‌نگاری این دو عارف، به نظر می‌رسد ابو حفص از وی جایگاه والاتری داشته باشد. در اللمع نیز به صراحت از سوال کردن شاه شجاع از ابو حفص یاد شده است که احتمال والاتر بودن جایگاه ابو حفص را بیشتر می‌کند. اما در تذکره الاولیاء این ابو حفص است که به شاه شجاع نامه می‌نویسد و طرح مسئله می‌کند و با توجه به جواب شاه شجاع والاتر بودن شأن ابو حفص دریافت نمی‌شود. اما مصباح‌الهدایه تصریح می‌کند که شاه شجاع به دیدار ابو حفص به نیشابور رفته و ابو حفص، ابو عثمان حیری، همراه و احتمالاً مرید او (با توجه به اجازه خواستن ابو عثمان از شاه شجاع) را به مریدی نپذیرفته است. بنابراین به نظر می‌رسد جایگاه ابو حفص والاتر بوده است. ریاض السیاحه تصریح می‌کند که شاه شجاع مرید ابو حفص بوده است.

آنچه را که با قطعیت می‌توان مطرح کرد عدم هم‌پایه‌گی این دو صوفی است؛ این که منابع متأخرتر به صراحت از مرید بودن شاه شجاع سخن گفته‌اند، به احتمال فراوان برپایه گزارش سفر وی به نیشابور برای دیدار با ابو حفص و همچنین نامه‌نگاری این دو بوده که در منابع کهن‌تر آورده شده است.

طبقات الصوفیه سلمی، رساله قشیریه و مصباح‌الهدایه، ابو عثمان حیری را طی سفر به نیشابور، در معیت شاه شجاع می‌دانند و نه برعکس، که نشان از جایگاه والاتر شاه شجاع نسبت به حیری دارد؛ همچنین طبقات الصوفیه انصاری درباره این رابطه از لفظ استاد استفاده می‌کند که به احتمال فراوان منظور استادی شاه شجاع است. نفحات الانس نیز به صراحت شاه شجاع را استاد حیری می‌داند. در مقابل، تنها تذکره هزارمزار عکس این قضیه را گزارش می‌کند و

ابوعثمان را استاد می‌داند. بر این اساس می‌توان احتمال مراد بودن شاه شجاع و مرید بودن ابوعثمان حیری را بیش‌تر دانست. در ضمن آن‌که به نظر می‌رسد گمانه‌زنی‌ها دربارهٔ رابطهٔ شاه شجاع با ابوعثمان حیری و ابوحفص، هر دو ناشی از گزارش سفر ابوعثمان و شاه شجاع به نیشابور برای دیدار ابوحفص بوده است و هر یک از تذکره‌نویسان با توجه به برداشت خود از این سفر رابطه‌ای مابین این صوفیان تعریف کرده‌اند.

آخرین شخصیت مورد بحث یحیی معاذ است. رابطهٔ این دو برمی‌گردد به دو گزاره: ۱- کتابی که شاه شجاع در ردّ نظر یحیی، مبنی بر برتری غنا بر فقر نوشت و اثبات کرد که فقر بر غنا ترجیح دارد؛ ۲- حضور شاه شجاع در مجلس یحیی. گزارهٔ دوم را تنها تذکره الاولیاء و جامع کرامات اولیاء گزارش کرده‌اند. با توجه به این‌که منبع دوم منبع متأخرتری است و سایر منابع کهن همچون اللع و طبقات صوفیه در این مورد اطلاعی ارائه نکرده‌اند، می‌توان حدس زد گزارهٔ دوم بر ساخته‌ای ناشی از تعارض میان این دو شخصیت در گزارهٔ اول باشد. با توجه به ارائه اطلاعات منابع مورد بحث دربارهٔ این گزاره، جدول ذیل را می‌توان ترسیم کرد:

نام صوفیان	نام منبع	ابوتراب نخشبی	ابوعبید بسری	ابوعثمان سعید حیری	اباعبدالله بن ذراع بصری	ابوحفص حداد	یحیی معاذ رازی
طبقات الصوفیه (سلمی)							
حلیه الاولیاء							
رساله قشیریّه							
کشف المحجوب							
طبقات الصوفیه انصاری							
تذکره الاولیاء							
مصباح الهدایه							
تذکره هزار مزار							
نفحات الانس							
ریاض السیاحه							
جامع کرامات اولیاء							

اگر کمیت مد نظر باشد، احتمال هم‌صحبتی و ارتباط او به ترتیب با ۱. ابوتراب نخسبی، ۲. ابوحفص حداد، ۳. ابوعمید بصری و ابوعثمان حیری (به طور مشترک)، ۴. اباعبدالله بن ذراع بصری و یحیی معاذ رازی (به طور مشترک) بیشتر است.

### ۲-۳- پس از چهل سال بیداری، خدا را در خواب دیدن (بسامد: ۱۰ مورد)

شاه شجاع چهل سال نخفت و به عبادت و راز و نیاز پرداخت. اما پس از چهل سال ناگهان به خواب فرو رفت و در خواب خدا را رویت کرد. از آن پس هر کجا که می‌رفت بالشی با خود به همراه داشت و می‌خوابید تا بلکه باز هم رؤیت برای او تکرار شود.

**رسالة قشیریہ:** و از استاد ابوعلی شنیدم که گفت: شاه کرمانی به بی‌خوابی عادت کرده بود؛ وقتی خواب بر وی غلبه کرد، حق تعالی را به خواب دید. پس از آن تکلف می‌کردی تا بخسبد. وی را گفتند این چیست؟ گفت:

رایت سرور قلبی فی منامی فاحببت التعنس والمناما

شادی دل خویش اندر خواب دیدم و بر من دوست گشت از سبب او.

**کشف المحجوب:** و اندر آثار وی مکتوبست که چهل سال نخفت. چون بخت، خداوند سبحانه و تعالی را به خواب دید. گفت: «بار خدایا! من ترا به بیداری شب می‌طلبیدم، در خواب دیدم.» گفت: «یا شاه! در خواب بدان بیداری‌های شب یافتی. اگر آن‌جا بختی این‌جا ندیدی.»

**طبقات الصوفیه انصاری:** شیخ الاسلام گفت: شاه چهل سال نخفت بر طمع، وقتی ناگاه

فرا خواب شد، حق تعالی را در خواب دید. بیدار شد و بگفت:

رایت فی المنام سرور عینی فاحبین التعنس و المناما

پس از آن پیوسته همی خفتی یا وی را خفته یافتندی یا در طلب خواب.

و انی لاستعفل و ما فی نفسه لعل خیلا منک یلقا خیالیا

**تذکره الاولیاء:** نقل است که چهل سال نخفت و نمک در چشم می‌کرد تا چشم‌های او چون دو قدح خون شده بود. بعد از چهل سال شبی خفت. خدای را به خواب دید. گفت: بار خدایا! من ترا به بیداری می‌جستم در خواب یافتم. فرمود که: ای شاه! ما را در خواب از آن بیداری‌ها یافتی. اگر آن بیداری نبود، چنین خوابی ندیدی. بعد از آن او را دیدندی که هر جا که رفتی، بالشی می‌نهادی و می‌خفتی و گفتمی باشد که یک‌بار دیگر چنان خواب بینم. عاشق خواب خود شده بود و گفتمی یک ذره از این خواب خود به بیداری همه عالم ندهم.

**سیره ابن خفیف:** شیخ گفت [خفیف شیرازی] کی: شاه کرمانی چندین سال خواب نکرد. اتفاق لحظه‌ای در خواب رفت و حق تعالی در خواب دید و این بیت در خواب بخواند:

رایتک فی المنام سرور قلبی باحبت التنعس و المناما  
 معنی بیت: مراد خود به خواب دیدم و به مقصود خود رسیدم. اکنون از این سبب خواب را دوست می‌دارم و بعد از آن واقعه پیوسته قصد کرد که در خواب رود.

**سلسله الذهب:** حکایت شاه شجاع کرمانی قدس الله تعالی مره:

شاه کرمانی آن مطیع مطاع	که به میدان عشق بود شجاع
هرشبی دیده بر نمک کردی	جگر خود به آن نمک خوردی
ساختی آب دیده را نمک‌آب	پاک شستی ز دیده سرمه خواب
بعد عمری که چشم او نغنود	یک شبی خواب راحتش بر بود
روی جانان به خواب دید آن شب	میوه وصل یار چید آن شب
تخم بی خوابی‌اش رسید به بر	آمدش بر جمال یار نظر
گر به بی خوابی‌اش نبودی خوی	به وی این خواب کی نمودی روی
چون به مقصود خود ز خواب رسید	هیچ مقصود به ز خواب ندید
بعد از آن چون زدی به راهی گام	پا گرفتی به منزلی آرام
داشتی بالشی قرین با خویش	که گرش آمدی مجالی پیش
زیر پهلوی ز خار و خس رفتی	سر به بالین نهادی و خفتی
خوش بود خواب‌های بیداران	خوش بود کارهای بیکاران
دیده مشغول خواب و دل بیدار	دست فارغ ز کار و دل در کار
یار بر چشم سر چو گشت عیان	گر بود بسته چشم سر چه زیان
ور بود چشم سر از او مسدود	گر بود چشم سر گشاده چه سود

**نفحات الانس من حضرات القدس:** شیخ الاسلام گفت شاه چهل سال نخفته بود بر طمع، وقتی به خواب شد حق تعالی را به خواب دید. بیدار شد و این بیت بگفت:

رایت فی المنام سرور عینی فاحبیت التنعس و المناما

پس از آن پیوسته همی خفتی یا وی را خفته یافتندی یا در طلب خواب.

**مزارات کرمان:** و مشهور است که آن حضرت چهل سال خواب نکرده بودند و پشت بر سر بر ساده و بالشی راحت ننهادند و نمک در چشم آکنده بوده‌اند. بعد از چهل سال بی‌اختیار لمحهای

غنوده‌اند و دیده امید برچهره مقصود گشوده‌اند. بعد از آن تا بوده‌اند، مدام بالش با خود داشته‌اند و در هر مجلس و موقف که دمی می‌آرامیده‌اند بالش نهاده‌اند و سر بر آن می‌بوده‌اند تا باشد که دیگر به آن دولت مشرف گردند.

**کدو مطبخ قلندری:** نقل است که آن سلطان ملک عرفان، شاه شجاع کرمانی چهل سال خواب نکرد. اتفاقاً شبی خوابش بر بود. حق - تعالی - بر دل وی تجلی نمود چنان که بر کوه طور و با وی از راه دل سخن گفت چنان که با موسی (ع) از راه شجره بقعه مبارک. گفت: خداوند، من تو را در بیداری می‌جستم در خوابت یافتم. حق - تعالی - گفت: یا شاه! مرا در خواب به برکت آن بیداری‌ها دیدی. اگر آن بیداری نکشیدی، این خواب ندیدی. بعد از آن او را دیدندی که هر کجا رفتی، بالشی بنهادی و خوابیدی و گفتی: باشد که یکبار دیگر چنان خوابی بینم. خود عاشق خواب خود شده بود و گفتی ذره‌ای از این خواب خود به بیداری همه عالم ندهم.

**جامع کرامات اولیاء:** و اشتغل فی العباده حتی أقام شهرًا كاملاً لاینام، فغلبه النوم فرأى الحق تعالی فیہ، فکان بعد ذلك يتكلف النوم و يقول:

رأیت سرور قلبی فی منامی  
مأحبت التعنس و المناما

در مورد مدت زمان بی‌خوابی شاه شجاع، طبقات الصوفیه، کشف المحجوب، تذکره‌الاولیاء، مزارات کرمان، کدو مطبخ قلندری چهل سال گزارش کرده‌اند که با توجه به قداست عدد چهل به نظر می‌رسد بر ساخته تذکره نویسان باشد، اما میزان بی‌خوابی او در رساله قشیریه، سیره ابن خفیف، سلسله الذهب ذکر نمی‌شود و جامع کرامات اولیاء یک ماه تمام را مطرح می‌کند که با توجه به متأخر بودن این منبع چندان قابل اعتنا نیست. اما اگر بی‌خوابی او را تعمدی بدانیم، بعید است از چند روز تجاوز کرده باشد و شاید مؤلف جامع کرامات اولیاء نیز به همین خاطر مدت زمان بی‌سابقه و البته معقول تری ارائه کرده است.

این گزاره مشهورترین گزاره درباره شاه شجاع است که از سوی بسیاری تذکره‌نویسان استقبال شده است.

#### ۴-۲- تاریخ وفات (بسامد: ۹ مورد)

براساس گزارش منابع مختلف، ۲۷۰ تا ۳۰۰ هـ ق. گستره زمانی‌ای است که برای وفات شاه شجاع می‌توان در نظر گرفت.

**طبقات الصوفیه سلمی:** و مات قبل الثلث مائه.

ترجمه رساله قشیریه: و پیش از سیصد بود سال وفات او.  
 طبقات الصوفیه انصاری: رفت از دنیا به سال ۲۹۰ هـ ق.  
 تاریخ گزیده: شیخ ابوالفوارس شاه بن شجاع کرمانی وفاتش در ستین و ماتین به زمان  
 مقتدر رخ داده‌است  
 صفوه الصوفیه: سلمی حکایت می‌کند از عبدالله محمد بن رازی که گفت بعد از دویست و  
 هفتاد مرده باشد.  
 تذکره هزار مزار: وفات او بعد از ۲۷۰ یا قبل از ۳۰۰ هجری بوده‌است  
 نفحات الانس من حضرات القدس: مات بعد از سنه سبعین و ماتین.  
 ریاض السیاحه: وفات وی در زمان خلافت المعتمد بالله در سنه دویست و هفتاد اتفاق افتاد.  
 جامع کرامات اولیاء: مات سنه ۲۷۰، قاله المناوی.  
 پراکنده گویی منابع در این زمینه نمی‌تواند کمک حال محققان باشد و حداقل این بازه سی  
 ساله را کاهش دهد.

#### ۵-۲- نگارش رساله «مرآه الحکما» (تعداد بسامد: ۶ مورد)

تعداد قابل توجهی از منابع به او رساله‌ای در باب برتری فقر در مقابل غنا نسبت داده‌اند که  
 برخی از آن‌ها از این رساله با عنوان «مرآه الحکما» نام برده‌اند.  
 طبقات الصوفیه سلمی: و له رسالات مشهور و المثلثه التي سماها «مرآه الحکما».  
 کشف المحجوب: و وی را رساله‌ای است مشهور اندر تصوف و کتابی کرده‌است که آن را  
 مرآه الحکماء خوانند و او را کلام عالیست.  
 طبقات الصوفیه انصاری: وی را کتابی است رد بر یحیی معاذ رازی بر فضل غنی بر فقیر  
 که یحیی کرده‌است و وی آن را جواب باز داده‌است و فقر را بر غنا فضل نهاده چنان که هست.  
 تذکره الاولیاء: او کتابی ساخته‌است نام او مرآه الحکماء.  
 نفحات الانس من حضرات القدس: و وی را کتابی است رد بر یحیی معاذ رازی در فضل  
 غنا بر فقر که یحیی کرده و وی آن را جواب باز داده و فقر را بر غنا فضل نهاده چنان که هست.  
 ریاض السیاحه: و او را کتابی است در آنجا فقر را بر غنا ترجیح داده‌است چنان که هست.  
 منابع درباره این که ۱- او تألیف داشته است؛ ۲- نام کتاب او مرآه الحکماست؛ ۳- موضوع  
 کتاب او ترجیح فقر بر غناست؛ ۴- در رد کتابی از یحیی معاذ در باب ترجیح غنا بر فقر نوشته

شده است، یا متفق‌القول اند و یا گزاره‌ای در تعارض با آن‌ها ارائه نکرده‌اند. بنابراین می‌توان این چهار مورد را نزدیک به حقیقت دانست.

### ۶-۲- قبا پوشیدن به جای خرّقه یا عبا پوشیدن (بسامد: ۴ مورد)

به رسم زمانه شاه شجاع، صوفیان و عالمان دین خرّقه یا عبا می‌پوشیدند. اما شاه شجاع خلاف عرف، قبا می‌پوشیده است.

**طبقات الصوفیه انصاری:** شاه شجاع با قبا رفتی و باب فرغانی و نوری سیروانی و حیری با طیلسان و نهاوندی با خفتان رفتی و دقاق با گلیم درزی کردان ... ابوعثمان حیری روزی با ابوحفص نشست بود در نیشابور. شاه بر سر وی باز ایستاد با قبا. از وی خبری پرسید. ابوحفص بازنگریست. او را دید با قبا. گفت: به خدای که تو شاهی! گفت: من شاهم! در آن سؤال بجا آورد که شاه است. دانست که آن سؤال جز وی نتواند کرد. گفت با قبا.

**تذکره الاولیاء:** و او قبا پوشیدی چون به نیشابور آمد. ابوحفص حداد با عطمه خود چون او را دید، خاست و پیش او آمد و گفت: وجدت فی القباء ما طلبت فی العباء. یعنی یافتم در قبا آن چه در گلیم می‌طلبیدم.

**نفحات الانس من حضرات القدس:** وی با قبا رفتی و باب فرغانی و نوری سیروانی و حیری با طیلسان و دقاق با گلیم درزی کردان ... روزی ابوحفص نشسته بود در نیشابور. شاه بر سر وی بایستاد با قبا. از وی چیزی پرسید. ابوحفص بازنگریست. او را دید با قبا. گفت به خدای که تو شاهی! گفت: من شاهم! در آن سؤال به جای آورد که شاه است. دانست که آن سؤال جز وی نتواند کرد. گفت: وجدنا فی القبا ما طلبنا فی العبا.

**ریاض السیاحه:** شاه شجاع از اولاد ملوک بود و ملوکانه سلوک می‌فرمود و گفته‌است «وجدنا فی القباء ما طلبنا فی العباء» یعنی آن چه در عبا طلبیدیم در قبا رسیدیم.

این که قبا مربوط به کدام طبقه اجتماعی بوده جای بحث دارد؛ اما مشخصاً لباس صوفیان آن روزگار نبوده است. و شاید آن چه در باب ملامتیه بودن شاه شجاع می‌گویند (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۵۷: ۳۵۰) به خاطر همین رفتار خلاف عرف و غیر صوفیانه او باشد.

### ۷-۲- داستان مرگ کبوتر پیش روی سهل بن عبدالله (بسامد: ۳ مورد)

روزی کبوتری پیش روی صوفی‌ای به نام «سهل بن عبدالله» بر زمین افتاد و مرد. سهل به اطرافیان گفت این واقعه نشان از آن دارد که شاه شجاع در کرمان وفات یافته؛ بعدها که خبر فوت شاه شجاع می‌رسد، متوجه می‌شوند که وی در همان روز رخ دادن واقعه کبوتر، فوت شده است.

**حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء:** ابوعامر عبدالوهاب بن محمد از پدرش عبدالله محمد بن احمد نقل می‌کند که گفت: نزد سهل بن عبدالله نشسته بودم. پس کبوتری جلوی ما افتاد و ما را خبر داد. سهل گفت: غذا و آب به او بده. برخاستم و خرد کردم برای آن نانی و قرار دادم برای او آب. نان را از زمین برداشت و سپس آب نوشید و مرد. سهل گفت از ماجرای این پرنده چه چیزی متوجه می‌شوی؟ گفت ای اباعبدالله! برادری از من در کرمان مرد و این پرنده تسلیت داد مرا به خاطر او. ابوعبدالله گفت گمان کردم که منظور او شاه شجاع کرمانی است که از ابدال بود. پس نوشتم تاریخ روز و ساعت سقوط کبوتر را نزد خودمان. بعد عده‌ای از اهل کرمان ما را تعزیت گفتند و یادآور شدند که او مرد در ساعتی که کبوتر نزد ما افتاد.

**رسالهٔ قشیریہ:** گویند سهل بن عبدالله اندر مسجد نشسته بود. کبوتری در مسجد افتاد از گرما و رنج که وی را رسیده بود. سهل گفت: شاه کرمانی فرمان یافت و همچنان بود که وی گفته بود.

**جامع کرامات اولیاء:** و شهد له سهل التستری بأنه من الأبدال.

تنها سه منبع با کم و کیف مختلف این داستان را گزارش کرده‌اند. باید توجه داشت که از این سه منبع رسالهٔ قشیریہ و حلیه الاولیاء جزء منابع کهن و نزدیک به عصر شاه شجاع هستند. پس می‌توان کلیت داستان را اصیل دانست. اما در باب چگونگی آن نمی‌توان اظهار نظری کرد. در مورد شخصیت اصلی این قصهٔ کوتاه یعنی سهل تستری نیز محل شکی نمی‌توان یافت.

#### ۸-۲- چهل حج بخشیدن در عوض پاره نانی (بسامد: ۳ مورد)

گویا شاه شجاع چهل بار به حج رفته بوده است. روزی ساتلی وارد مسجدی می‌شود که شاه شجاع نیز در آن حضور داشته است؛ مرد فقیر از مردم کمک می‌خواهد اما کسی اقدام به کمک کردن او نمی‌کند. شاه شجاع ندا می‌دهد که: «کیست ثواب چهل حج من به پاره نانی بخرد و به این مرد دهد؟» فقیهی او را سرزنش می‌کند که با این کار استخفاف دین می‌کند و شاه پاسخ می‌دهد که از قضا در بزرگداشت دین می‌کوشم؛ چرا که چهل حج خود را در مقابل عظمت باری تعالی و دین، به ارزش پاره نانی هم نمی‌بینم.

**طبقات الصوفیہ انصاری:** شیخ الاسلام گفت که روزی شاه در مسجد زیرکان نشسته بود. درویشی بر پای خاست. دو من نان طلبید. کس فرانمی‌داد. شاه گفت: کیست که پنجاه حج من بخرد به دو من نان و بدین درویش دهد؟ فقیهی بود آن جا نشسته نزدیک وی. آن را بشنید.



گفت: ایها الشیخ به استحقاق یا به شریعت؟ گفت هرگز خود را ندیدم و قدر ننهادم تا به استحقاق یا شریعت، کردار خودم به چیز نیامد. یعنی خود را قیمت ننهادم، کردار خود را قیمت کی نهم؟

**شرح شطحیات:** و گویند که شاه شجاع در مکه چهل حج پیاده به دو من نان بفروخت و آن به سگی داد.

**نفحات الانس من حضرات القدس:** روزی شاه در مجلس نشسته بود. درویشی بر پای خاست. دو من نان خواست. کسی نمی‌داد. شاه گفت: کیست که پنجاه حج من بخرد به دو من نان و بدین درویش دهد؟ فقیهی آن‌جا نشسته‌بود. آن‌را بشنید. گفت: ایها الشیخ استخفاف می‌کنی با شریعت؟ گفت هرگز خود را قیمت ننهادم، کردار خود را قیمت چه نهم؟

از بین منابع مورد مطالعه تنها سه منبع این گزاره را ذکر کرده‌اند و نفحات‌الانس تقریباً همان اطلاعات طبقات‌الصوفیه را تکرار کرده است. اما شرح شطحیات خلاصه‌تر و با تغییراتی گزارش کرده است.

#### ۹-۲- اصالت مروزی داشتن (بسامد: ۲ مورد)

با توجه به صفت «کرمانی» در پایان نام این شخصیت، برخی او را کرمانی دانسته اما تعدادی نیز او را اصالتاً اهل جای دیگری می‌دانند که به کرمان نقل مکان کرده است. چند منبع نیز به «مروزی» بودن او تأکید داشته‌اند.

**طبقات الصوفیه سلمی:** و يقال ان اصله من مرو.

**طبقات الصوفیه انصاری:** گویند که اصل وی از مرو بوده.

با توجه به بسامد پایین این گزاره نمی‌توان با قطعیت آن را پذیرفت. از طرف دیگر هر دو منبعی که این گزاره را ارائه کرده‌اند، از منابع کهن و نزدیک به روزگار وی بوده‌اند. چیزی که واضح است، آن است که حداقل در سال‌هایی که به تصوف و عرفان روی آورده، در کرمان زیسته و «وی قدیمی‌ترین عارف کرمان است که در منابع ذکری از او آمده‌است». (ایران‌منش، ۱۳۷۲: ۷۰)

#### ۱۰-۲- حضور در مجلس یحیی معاذ رازی (بسامد: ۲ مورد)

شاه شجاع و یحیی معاذ در یک زمان در شهری اقامت داشتند. یحیی هر روز مجلس داشته و منبر می‌رفت. اطرافیان از شاه شجاع خواستند که به مجلس یحیی برود. شاه امتناع کرد. اصرار کردند، پذیرفت. در مجلس یحیی حاضر شد و یحیی نتوانست سخن بگوید و با صدای بلند

پرسید: در میان شما کسی هست که از من برای سخنرانی ارجح باشد؟ شاه گفت: من! گفته بودم که حضور من در مجلس یحیی به صلاح نیست.

**تذکره الاولیاء:** نقل است میان شاه و یحیی معاذ دوستی بود. در یک شهر جمع شدند و شاه به مجلس یحیی حاضر نشدی. گفت چرا نیایی؟ گفت صواب در آن است. الحاح کردند تا یک روز برفت و در گوشه‌ای بنشست. سخن بر یحیی بسته شد. گفت کسی حاضر است که به سخن بر من اولی تر است؟ شاه گفت: من. گفتم که آمدن من مصلحت نیست.

**جامع کرامات اولیاء:** و کان لینه و بین یحیی بن معاذ صداقه و جمعهما بلد، فکان شاه لایحضر مجلسه فقیل له فی ذلک فقال: هذا هو الصواب، فما زالو به حتی حضر و جلس ناحیته بحیث لایبصر، فأخذ یحیی فی الکلام فألقى علیه السکوت فلم ینطق. فقال: ها هنا من هو اولی بلکلام منی، وأرتج علیه فقال شاه: قلت لکم الصواب فأبیتم.

این گزاره تنها از سوی تذکره‌الاولیاء و جامع کرامات اولیاء ارائه شده است. براین اساس می‌توان حدس زد برپایه همان کتاب شاه که در رد یحیی معاذ نوشته است، این قصه ساخته شده باشد.

#### ۱۱-۲- سرگذشت دختر شاه شجاع (بسامد: ۲ مورد)

شاه شجاع را دختری بوده است که در عرفان و تصوف شهرت داشته. ملک او را برای پسرش خواستگاری می‌کند. شاه سه روز مهلت می‌خواهد و در این سه روز یکسره به دنبال فردی مناسب برای دخترش می‌گردد، تا بالاخره جوانی را در گوشه مسجدی می‌بیند و از او می‌پرسد آیا زنی قرآن خوان خواهی؟! جوان جواب می‌دهد: آری! اما کیست که دختر خود به من دهد که پاره نانی برای شب ندارم؟! شاه می‌گوید: من می‌دهم و دختر را به عقد جوان در می‌آورد. جوان دختر را به خانه محقر خود می‌آورد. دختر با ورود به خانه می‌بیند تکه نانی روی کوزه آب قرار دارد. می‌پرسد این چیست؟ جوان جواب می‌دهد این نصفی از غذای شب گذشته من است که آن را برای امشب نگه داشته‌ام. دختر ناراحت می‌شود و جوان می‌گوید: می‌دانستم دختر شخصی چون شاه شجاع با فقر من نسازد و دختر جواب می‌دهد: تعجب من هم از پدرم است که قول داده بود مرا به مردی پرهیزکار بدهد؛ حال آن که تو آن قدر به رزاقی خدا اعتماد نداری که از دیشب برای امشب نان نگه می‌داری!

**تذکره الاولیاء:** نقل است که شاه را دختری بود. پادشاهان کرمان می‌خواستند. سه روز مهلت خواست. در آن سه روز در مساجد می‌گشت تا درویشی را دید که نماز نیکو می‌کرد. شاه

صبر می‌کرد از نماز فارغ شد. گفت: ای درویش اهل داری؟ گفت نه، گفت زنی قرآن‌خوان خواهی؟ گفت مرا چنین زن که دهد که سه درم بیش ندارم؟! گفت من دهم دختر خود را به تو! این سه درم که داری یکی به نان ده و یکی به عطر و عقد و نکاح بند! پس چنان کردند و همان شب دختر به خانه فرستاد. دختر چون در خانه درویش آمد، نانی خشک دید بر سر کوزه آب نهاده. گفت این نان چیست؟ گفت دوش بازمانده بود به جهت امشب گذاشتم. دختر قصد کرد که بیرون آید. درویش گفت: دانستم که دختر شاه با من نتواند بود و تن به بی‌برگی من ندهد. دختر گفت: ای جوان! من نه از بی‌نوایی تو می‌روم که از ضعف ایمان تو می‌روم که از دوش باز نانی فرانهادی فردا را. اعتماد بر رزق نداری. ولکن عجب از پدر خود دارم که بیست سال مرا در خانه داشت و گفت ترا به پرهیزگاری خواهم داد. درویش گفت این گناه را عذری هست؟ گفت عذر آن است که در این خانه یا من باشم یا نان خشک.

**مزارات کرمان:** چنین مشهور است که حضرت شاه را دختری بوده و حاکم کرمان او را خواستگاری کرده و شاه سه روز مهلت خواسته. در آن سه روز در مسجدها می‌گشته تا درویشی طلب کند که دختر به وی دهند. روز سوم جوانی دید نیک‌رو که در مسجد نماز می‌کرده. شاه انتظار برده تا فارغ شده. پس او را گفته که اهل داری؟ گفته نه. گفته که اهل خواهی قرآن‌خوان و پارسا؟ گفته مرا که زن دهد که در همه کدخدایی من سه درم زیاده نیست؟! شاه گفته من که شاه کرمانم هم دختر خود را به تو می‌دهم و این سه درم که داری به یک درم بوی خوش و به یک درم نان خورش و به یک درم نان بخیر. نکاح با وی بست و دختر به وی تسلیم کرد. چون دختر در زاویه آن جوان آمد، نانی خشک بر سر کوزه‌ای دیده نهاده. از آن پرسیده. گفته نان بر سر این کوزه نهادم که بخورم خود فراموش کردم. دختر موزه در پای کرده و روی به در نهاده. جوان گفته من دانستم که دختر شاه شجاع کرمانی در بینوایی من تحمل ننماید. دختر گفت من از تنگی نمی‌روم، بلکه از ضعیفی ایمان تو می‌روم که تو از دوش واپس نانی نهاده فردا را. لیکن مرا از پدر عجب آمد که مرا بیست سال در خانه می‌داشته که تو را به پرهیزگاری می‌دهم. اکنون مرا به کسی داده که اعتماد بر خدای خویش ندارد. درویش گفت این گناه به هیچ عذر می‌خرید؟ گفت عذر تو دانی که چیست؟ در این خانه یا من باشم یا نان خشک.

مشخصاً منبع دوم در ذکر این گزاره به منبع اول نگاه داشته است و در واقع می‌توان گفت از بین منابع مهم و کهن، تنها تذکره‌الاولیاء به ذکر این واقع پرداخته است.

### ۱۳-۲- گزاره‌هایی که تنها در یک منبع ذکر شده‌اند.

گزاره‌های دیگری نیز دربارهٔ این صوفی وجود دارد که چون در بین منابع مورد مطالعه تنها یک بار ذکر شده‌اند، محل بحث این نوشته نیستند و تنها به ذکر آن‌ها از همان منبع بسنده شد.

#### ۱-۱۳-۲- سرگذشت پسر شاه شجاع

**تذکره الاولیاء:** نقلست که شاه را پسری بود به خطی سبز بر سینهٔ او الله نبشته بود. چون جوانی بر وی غالب شد به تماشا مشغول گشت و رباب بیاموخت. آوازی خوش داشت و رباب می‌زد و می‌گریست. شبی مست بیرون آمد رباب‌زنان و سرودگویان به محلتی فروشد. عروسی از کنار شوهر برخاست و به نظارهٔ او آمد. مرد بیدار شد و زن ندید. برخاست و آن حال مشاهده کرد. آواز داد که‌ای پسر! هنوز وقت توبه نیست؟ این سخن بر دل او آمد و گفت آمد! آمد! و جامه بدرید و رباب بشکست و در خانه نشست و چهل روز هیچ نخورد. پس بیرون آمد و برفت. شاه گفت آن چه ما را به چهل سال دادند او را به چهل روز دادند.

#### ۲-۱۳-۲- یورش بردن به کرمان

**مزارات کرمان:** و صورت حال ایشان آن بوده که ایشان پادشاه بوده‌اند و با لشکری عظیم به عراق آمده‌اند. چون به سیرجان به سر خاک رسیده‌اند، حاکم وقت با او محاربه کرده و فتنه عظیم شده و به آواز طبل جنگ ایشان بسیار حمله وضع حمل نموده‌اند و این خبر بایشان رسیده ترک سلطنت نموده و مجموع لشکر مرخص کرده و فرداً وحیداً متوجه کوه کمبور شده‌اند و در آن‌جا به ریاضت و مجاهدت به سر برده‌اند.

#### ۳-۱۳-۲- تفسیر آیه

**اللمع فی التصوف:** وقتی از شاه شجاع کرمانی رحمه الله علیه پرسیدند از معنی این کلام عز و جل «الذی خلقنی فهو یهدنی والذی هو یطمعنی و یسقینی و اذا مرضت فهو ینعین»، جواب داد الذی خلقنی فهو یهدینی کسی که مرا خلق کرده‌است هم او مرا به سوی خودش هدایت کرده‌است نه دیگری و او کسی است که مرا رضا روزی کرده‌است و مرا آب مهر داده‌است و به من محبت نوشانده‌است و چون بیماری دیدار او را گرفتم او به دیدار خود مرا شفا داد و او مرا از چشمم میرانید و به خودش زنده گردانید و به او بقا یافتیم نه به نفس خودم و او کسی است که امید دارم مرا در روز لقاء شرمنده نکند با نظر کردن به طاعتم و اعمالم. سپس گفت که من

نیازمند او هستم و به او کسی نمی‌رسد مگر به واسطهٔ خودش. پس گفت خداوند! مرا به صالحین ملحق کن!

#### ۴-۱۳-۲- ارتباط با چهل تنان

مزارات کرمان: و چنین مشهور است که ایشان یک نوبت با چهل تنان در صحبت بوده‌اند و هریک از خدا خوانی خواسته‌اند و هر یک را خوانی می‌رسیده‌است. آخر از آن میان یکی گفته که به حرمت شاه بن شجاع کرمانی که خوانی فرورفت چهل خوان رسیده‌بوده.

#### ۵-۱۳-۲- سلسله پیران او

ریاض السیاحه: آن بزرگوار سرآمد اهل عرفان و سرحلقه اصحاب ایقان بود و ارادت خود را با ابوحفص حداد نیشابوری درست می‌نمود و او مرید عبدالله مهدی بایرودی و او مرید شیخ سری سقطی و او مرید شیخ معروف کرخی و او مرید و دربان حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء است.

#### ۶-۱۳-۲- توبه کردن

جامع کرامات اولیاء: و أصل توبته أنه خرج یتصيد فی بریه و إذا شاب راکب أسد و حوله سباع، فلما رأته ابتدرت نحوه، فزجرها الشاب ثم قال: ما هذه الغفله استغلت بهواک عن أخراک و بلذاتک عن خدمه مولاک، أعطاک الدنيا لتسعین بها علی خدمته، فجعلتها ذریعه إلی الاشتغال عنه، ثم خرجت عجوز بیدها شربه ماء فشرب وناوله فسأله عنها فقال: هی الدنيا وکلت بخدمتی، أما بلغک أن الله تعالی لما خلقها قال لها: من خدمنی فاخدمی و من خدمک فاستخدمیه، فخرج عن الدنيا و سلك الطريق و اشتغل فی العباده.

#### نتیجه

شیوه‌ای که این نوشته برای بررسی ردّ پای شاه شجاع کرمانی در منابع پیش گرفت، توانست تحلیل علمی تری از بررسی و مقایسه منابع ارائه کند. این تحلیل نشان می‌دهد به ترتیب: ۱- شاهده‌بودن با بسامد سیزده موردی، ۲- ارتباط با صوفیان هم‌عصر با بسامد دوازده موردی، ۳- چهل سال بیداری و عاقبت خدا را در خواب دیدن با بسامد ده موردی، ۴- تاریخ وفات با بسامد نه موردی، ۵- نگارش رسالهٔ «مرآةالحکما» با بسامد شش موردی، ۶- قبا پوشیدن به جای خرقة با بسامد چهار موردی، ۷- داستان خبر دادن کبوتر از مرگ وی و همچنین چهل حج

بخشیدن در عوض پاره‌نانی با بسامد سه موردی، ۸- اصالت مروزی داشتن، حضور در مجلس یحیی معاذ رازی و نیز سرگذشت دختر شاه هر کدام با بسامد دو موردی، گزاره‌هایی هستند که بیشتر مورد توجه تذکره‌نویسان بوده‌اند. در این میان گزاره‌های شماره ۱، ۲، ۴، ۵، ۸ به احوال و اطلاعات زندگی عادی او برمی‌گردد و برای شفاف شدن زوایای زندگی او نوشته شده است. گزاره‌های ۳، ۶، ۷ به خرق عادت این صوفی می‌پردازد. بررسی درستی یا عدم درستی این گزاره‌ها در متن مقاله انجام شده است؛ اما به طور کلی می‌توان دو معیار قدمت منابعی که اطلاعات را درج کرده‌اند و تعداد بسامد هر گزاره در کل منابع را به عنوان معیارهای اصلی تصمیم‌گیری درباره صحت این اطلاعات معرفی کرد. این نتیجه‌گیری‌ها حاصل بررسی بسامد و مقایسه نحوه ارائه آن گزاره در منابع مختلف در طول تاریخ تذکره‌نویسی بوده است؛ بنابراین از تحلیل‌های ذکر شده در ذیل معرفی هر گزاره، می‌توان به عنوان نتیجه‌گیری‌های اصلی این نوشته نام برد؛ اما با مقایسه کلی گزاره‌ها با یکدیگر نیز می‌توان دستاوردهای قابل توجهی حاصل کرد؛ مثلاً خرق عادت «چهل سال نخوابیدن» نسبت به سایر رخدادهای صوفیانه زندگی این شخصیت بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. حال چرایی این ترجیح از سوی تذکره‌نویسان، خود می‌تواند موضوع پژوهش‌های بعدی باشد. در واقع این مقاله نشان می‌دهد با این نوع طبقه‌بندی می‌توان راه را برای بررسی دقیق‌تر درباره موضوعات مختلف تاریخ ادبیات فارسی هموارتر کرد؛ بنابراین علاوه بر نتیجه‌گیری‌های حاصل از تحلیل‌های جداگانه هر گزاره که ذیل آن‌ها ارائه شد، معرفی «روش بسامد و مقایسه»، با به کار بردن آن در بررسی زندگی شاه شجاع کرمانی، می‌تواند دستاورد مهم این نوشته محسوب شود.

## منابع

- ابونعیم، احمد بن عبدالله (۱۳۸۷) حلیه الاولیاء و طبقات الأصفیاء. بیروت: چاپ محمد امین خنجی، (به نقل از مرادبخش، فرزین (۱۳۷۷) شاه شجاع کرمانی. فصلنامه فرهنگ کرمان، شماره یک، پاییز ۱۳۷۷)
- افضل‌الدین کرمانی، احمد بن حامد (۱۳۸۶) سلجوقیان و غز در کرمان. مصحح: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علمی
- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۶۲) طبقات الصوفیه. به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: توس
- ایران‌منش، پری (۱۳۷۲) عرفای کرمان. تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)
- بزار، درویش بن اسماعیل (۱۳۷۷) صفوه الصفا. غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زریاب
- بقلی، روزبهان (۱۳۳۴) شرح شطحیات. مصحح: هنری کرین، تهران: انستیتو ایران و فرانسه
- جامی، عبدالرحمان (۱۳۶۷) مثنوی هفت اورنگ. مصحح: مرتضی مدرس گیلانی، تهران: انتشارات سعدی

- (۱۳۳۶) نفحات الاتس من حضرات القدس. تصحیح و مقدمه و پیوست: مهدی توحیدپور، تهران: کتاب‌فروشی محمودی
- جنید شیرازی، معین‌الدین (۱۳۶۴) تذکره هزار مزار. ترجمه: عیسی بن جنید شیرازی، تصحیح: عبدالوهاب نورانی وصال، شیراز: کتابخانه احمدی (به نقل از: مرادبخش، فرزین (۱۳۷۷)، شاه شجاع کرمانی، فصلنامه فرهنگ کرمان، شماره یک، پاییز ۱۳۷۷)
- جهانگرد، فرانک (۱۳۹۰) زندگی شاه بن شجاع کرمانی و طبقه‌بندی سخنان او. پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گهر گویا)، شماره هفده، بهار ۱۳۹۰
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۷) جست‌وجو در تصوف ایران. تهران، امیرکبیر
- سلمی، عبدالرحمان (۱۳۸۹) طبقات الصوفیه. به تحقیق نورالدین شریبه. مصر: مکتبه المناجی بالقاهره
- سنجی عبادی مروزی، قطب‌الدین بن ابوالمظفر (۱۳۶۲) مناقب الصوفیه. به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: کتابخانه منوچهری
- سهروردی، عبدالقاهر بن عبدالله (۱۳۶۳) آداب‌المیردین. به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، مولی
- سیرگانی، خواجه علی حسن (۱۳۹۰) البیاض و السواد من خصائص حکم العباد فی نعت المرید و المراد. تصحیح: محسن پورمختار، تهران: موسسه پژوهشی حکمت ایرانیان
- (به نقل از: جهانگرد، فرانک (۱۳۹۰) زندگی شاه بن شجاع کرمانی و طبقه‌بندی سخنان او، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گهر گویا)، شماره هفده
- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۴) مشکل هجویری در طبقه‌بندی مکاتب صوفیه. فصلنامه مطالعات عرفانی، شماره اول
- شیروانی، زین‌العابدین (۱۳۶۱) ریاض السیاحه. مصحح اصغر حامد ربانی، تهران: سعدی
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۴) تاریخ ادبیات ایران (جلد اول). تلخیص از محمد ترابی، تهران: ققنوس
- (۱۳۸۴) تاریخ ادبیات ایران (جلد دوم). تلخیص از محمد ترابی، تهران: فردوس
- (۱۳۸۸) تاریخ ادبیات ایران (جلد سوم). تلخیص از محمد ترابی، تهران: فردوس
- طوسی، ابونصر سراج (۱۳۸۶) اللمع فی تصوف. تصحیح: رینولد آلن نیکلسن، ترجمه دکتر مهدی محبتی، تهران: انتشارات اساطیر
- عبدالکریم بن هوازن القشیری (۱۳۴۵) ترجمه رساله قشیریه (مصحح: بدیع‌الزمان فروزان‌فر)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- عزالدین کاشانی، محمود بن علی (۱۳۸۲) مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تصحیح: غفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوار
- عزلتی خلخالی، ملا ادهم (۱۳۷۰) کدو مطبخ قلندری. گردآورنده: احمد جاهد، تهران: سروش
- فریدالدین عطار نیشابوری (۱۳۸۸) تذکره الاولیاء (از روی نسخه رینولد آلن نیکلسن). به کوشش اتوکل، تهران، بهزاد، چاپ دوم
- محرابی کرمانی، سعید (۱۳۳۰) تذکره الالیاء محرابی یا مزارات کرمان. به اهتمام حسین کوهی کرمانی، تهران،

- بی‌نا، به نقل از: مرادبخش، فرزین (۱۳۷۷)، شاه شجاع کرمان، فصلنامه فرهنگ کرمان، شماره یک، پاییز ۱۳۷۷)
- محمود بن عثمان (۱۳۳۳) فردوس المرشدیه و الأسرار الصمدیه. به کوشش ایرج افشار، تهران: دانش
- مرادبخش، فرزین (۱۳۷۷)، شاه شجاع کرمانی. فصلنامه فرهنگ کرمان، شماره یک، پاییز ۱۳۷۷
- مستوفی، حمدالله بن ابوبکر (۱۳۶۴) تاریخ گزیده. تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر
- النهبانی، یوسف بن اسماعیل (۱۴۸۱ ق) جامع کرامات اولیاء. تحقیق و مراجعه: ابراهیم عطوه عوض، مصر: شرکت مطبعه مصطفی البابی
- هجویری، علی بن عثمان (۱۳۹۰) کشف المحجوب. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، تهران، انتشارات سروش
- یحیی بن جنید شیرازی (۱۳۶۳) سیره ابن خفیف. مصحح الف. شیمیل - طاری. به کوشش دکتر توفیق سبحانی، تهران: انتشارات بابک (به نقل از: مرادبخش، فرزین (۱۳۷۷)، شاه شجاع کرمانی. فصلنامه فرهنگ کرمان، شماره یک، پاییز ۱۳۷۷)